

« جلسه پنجم: آغاز دین‌زدایی در اروپا و پیدایش انقلاب صنعتی »

۱. یهودیان دوستان و متحدان همیشگی بنی امیه

ما سعی کردیم کل نگرانی کنیم و ببینیم حالا که بنی عباس آمدند، این بنی عباس خودشان چکار کردند؟ تا یک حدی اشاره کردیم. و بعد اینکه آیا بنی امیه دود شدند یا آنها هم بالاخره وجود داشتند و این بقایای آنها که به شبه جزیره ایبری رفتند چکار کردند؟ یک اشاره ای هم شد که من این اشاره را باز میکنم: یکی از نکات جالب تاریخ این است که قبایل یهود براساس روایاتی که داشتند، معتقد بودند که حضرت رسول (ص) در یثرب، تشکیل قدرت و حکومت میدهد. اینطور که در ذهن دارم، علت مهاجرت بعضی از قبایل یهود به یثرب این بوده است؛ آنها منتظر بودند که پیغمبر آخرالزمان آنجا تشکیل حکومت بدهد. وقتی که پیغمبر اسلام مبعوث شدند اینها این بعثت را قبول نکردند، علتش هم این بود که ظاهراً خودشان را قوم برگزیده می دانستند، الان هم می دانند و فکر میکردند که نمیشود برگزیده خدا از میان برگزیدگان خدا نباشد. انکار کردند. این تا اینجا. حتی گاهی اوقات رفتار بسیار خصمانه ای با پیغمبر داشتند مثل جنگ خندق که بنی قریظه خیانت کرد به پیمانی که با پیغمبر داشت. پس چرا بعثت پیامبر را انکار کردند؟ چون پیغمبر از قوم برگزیده نبودند و برگزیده خدا نمیتواند از میان برگزیدگان خدا نباشد. باید حتماً از قوم یهود میبود. تا اینجا را تمکین میکنیم و حرفی نداریم. شگفت انگیز این است که کسانی که حاضر نشدند از پیغمبر خدا پیروی کنند از دشمنان پیغمبر خدا که آنها هم از قوم برگزیده نبودند تبعیت کردند؛ امویان! اگر نگویم تبعیت، به هر حال همراهی و همکاری داشتند. جریان غالب یهود اینگونه بوده است. حتی امروز هم این کار را میکنند، امروز هم شما نوعی هم پیمانی میان صهیونیسم و امپریالیسم می بینید. امپریالیسم امروز ادعای دین گرایی و خداگرایی ندارد، دشمنی خودش با دین را رسماً اعلام میکند و میگوید عصر دین گذشته است، حتی عصر فلسفه را نیز تمام شده میدانند و میگویند عصر علم است آن هم علم مادی. ساینس، نه نالج. امروز هم شما میبینید که آنها متحد همان جریان استکباری هستند که در طول تاریخ استمرار داشته است. اینها را شما در مدینه در کنار بنی امیه می بینید مثل جنگ خندق، در دمشق در کنار بنی امیه می بینید چون برخی از این قبایل به هنگام اخراج از مدینه به شام رفتند. دروازه ساعات که برای حضور اهل بیت پیغمبر که به اسارت گرفته شده بودند، ساعاتی اهل بیت را پشت درب نگهداشتند تا آن تشریفات خودشان را درست کنند، یک مسئله، مسئله همان محله ای بود که یهودیان در آن حضور داشتند و ابراز شادمانی میکردند از به اسارت گرفته شدن اهل بیت. در فتح مصر باز هم اینها در کنار بنی امیه هستند. در فتح شبه جزیره ایبری میبینید که باز اینها در کنار بنی امیه هستند، طوری که محمد عبدالله عنان تصریح میکند که برخی از مناطقی که سپاه طارق بن زیاد تصرف میکرد، نگهدارنده را به یهودیان میسپرد. امروز هم که شما میبینید، باز در کنار هم هستند؛ همان ارتجاع یهود در کنار استکباری است که در دنیا حکومت میکند و آن استکبار به عقیده ما و آن شرایطی که داریم صحبت میکنیم، یک ریشه در تحولات تاریخ اسلام دارد، همان استکباری است که در مقابل پیغمبر ایستاده، همان استکباری است که در طول قرون، تحولاتی را تجربه کرده تا به امروز رسیده.

این نکته را هم بگویم؛ شما در نیویورک هم سازمان ملل را دارید به عنوان یک حکومت و دولت جهانی، هم آژانس یهود را دارید که باز به عنوان یک شبکه ای که در مقیاس جهانی در حال فعالیت است و در کنارش در واشنگتن کاخ سفید را دارید که میخواهد بر دنیا حکومت کند و هرکه با او مخالفت کند، با او وارد جنگ میشوند. بنابراین نشانه های این هم داستانی و همگرایی و همراهی را می بینیم که استمرار یافته است. البته اگر آدم بخواهد به دقت تجزیه و تحلیل کند که چه حادثه ای دقیقاً زمینه چه حادثه ای شد، احتیاج به مراکز پژوهشی دارد، کار باید بشود، کاری که ما نکردیم. یعنی باید متخصصینی داشته باشد که بروند منابع را ببینند، امروز باید دنیا را رصد کنند و جمع آوری اطلاعات کنند. فردوسی درست گفت «توانا بود هرکه دانا بود»،

۲. پایان جنگ‌های صلیبی و آغاز دین زدایی از اروپا

۲/۱. مقایسه‌ای میان آثار فرهنگی جنگ ۸ ساله عراق با ایران و جنگ‌های صلیبی

غرب هر جنایتی که میکند به نام کلیسای کاتولیک میکند. به نام کلیسای پروتستان یعنی به نام کلیسای کانتربری نمیکند. اخیراً هم که دیدید، گور دسته جمعی بچه‌های بومیان قاره آمریکا در کانادا و کشور آمریکا کشف شد، گفتند که این مدارس زیر نظر کلیسای کاتولیک بوده در حالی که میدانید کانادا بخشی از پادشاهی انگلستان است و کلیسای رسمی و حاکم بر انگلستان، کلیسای کانتربری است که پروتستان است و ربطی به کلیسای کاتولیک ندارد. به هر حال خیلی جنایت به اسم مسیحیت شد که فقط یکی از آنها جنگ‌های صلیبی است در حالی که ماهیت این جنگها ارتباطی با مسیحیت واقعی یا حتی آن جریان تاریخی‌ای که خالصانه میخواست از مسیح تبعیت کند ندارد. نامش را جنگ‌های صلیبی گذاشتند، حالا اگر جنگ‌های صلیبی جنگ‌هایی بود که با انگیزه دینی صورت گرفت و اگر کلیسای کاتولیک در این جنگها نقش آفرین بود، چرا بعد از جنگ‌های صلیبی مسیحیت در اروپا تضعیف شد؟ چرا تقویت نشد؟

در همین تجربه خودمان در جنگ تحمیلی میبینید که این رزمندگانی که با سربند یا حسین، یا رسول الله، یا فاطمه و او رفتند جبهه، فضای مملکت را تغییر دادند، هنوز ما داریم از فرهنگ جبهه تا امروز تغذیه میکنیم، یعنی انگیزه رزمندگان اسلام در حفظ هویت اسلامی ما تأثیر مثبت داشته است نه تأثیر منفی در حالی که ما در جنگ تحمیلی آن پیروزی‌ای را به دست نیاوردیم که اینها در جنگ صلیبی به دست آوردند. ما فقط توانستیم خاک خودمان را حفظ کنیم ولی اینها آمدند شام، بیت المقدس، فلسطین، اردن را گرفتند و فتوحات بزرگی داشتند ولی می بینید که نه اینطوری نشد! پایان جنگ‌های صلیبی به معنای آغاز دین زدایی در اروپاست. این خیلی مسئله مهمی است. به نوعی هم صحبت میکنند که انگار این دین زدایی یک کار درستی بود که باید انجام میشد و توجه به ماوراء الطبیعه باید قطع میشد. این نگاه به فراطبیعت و اینکه هستی مساوی با برداشت ما از هستی نیست باید حذف میشد در حالی که این نگاه که علمی نیست واقعا. هیچکس نمیتواند ادعا کند که دریافت‌های حسی ما از هستی مساوی است با هستی چون همه مان میدانیم که این دریافتها محدود است.

۲/۲. عوامل درونی و بیرونی حمله به دین و مسیحیت

۲/۱/۱. اشتباهات کلیسا و تضعیف نهاد دین

پس از جنگ‌های صلیبی از دو طرف به کلیسا و مسیحیت حمله شد؛ یکی از درون و دیگری از بیرون! باید بدانیم که به ما نیز از هر دو طرف حمله میشود. یعنی اگر بخواهند حوزه را تضعیف کنند که در سالهای پیش از انقلاب میخواستند این کار را بکنند هم از درون بود و هم از بیرون. از درون با ارائه نظریه‌های افراطی مثل مخالفت با ماشین! که یک موقع‌هایی فتواهایی وجود داشت. یک حمله هم از بیرون است و این کار شد.

در کتاب اسلام و سکولاریسم آورده‌ام و منابعش را هم ذکر کرده‌ام که ازدواج کشیشها تحریم میشود و نباید ازدواج کنند. راهبه داشته باشید و جوانانی که پیوسته اند تا از این دیرها عبادت کنند هم باشند و ازدواج هم نباشد. چارچوبی قانون مند که بتواند عفت جامعه را حفظ کند وجود نداشته باشد. این خودش خیلی داستان ایجاد کرد. همینطور یک نوع فتواهایی از کلیسا گرفته شد علیه علم، تحت عنوان تشبه به کفار و منظور از کفار، مسلمین بودند. مثلا قوانین ابن هیثم در نورشناسی را نباید تدریس کرد زیرا او کافر است. خود این مخالفت با علم که پدیده‌ای است که تا آنجایی که من تصور میکنم پس از جنگ‌های صلیبی خیلی متبلورتر شده است، خود مخالفت با ذات علم شد یک نقطه ضعف بزرگ برای کلیسا که از همینجا به او حمله کنند. هر نقطه ضعیفی



که در کلیسا وجود داشت را بزرگ کردند، چه مسائل اخلاقی که طبیعتاً در این شرایط پیش می آمد، چه مسائل مالی چون در میان آنها هم آدم فاسد وجود داشت. کار به همینجا هم متوقف نشد.

۲/۱/۲. نقاشی و حمله به دین و مسیحیت

حمله به نوع دیگری هم اتفاق افتاد؛ آنچیزی که الان به آن قدرت نرم می گوئیم؛ با تفاوت هایی امروز هم ما درگیر این قدرت نرم هستیم. آمدند از نقاشی استفاده کردند علیه مسیحیت. ببینید زبان قبل از خط، نقاشی است و در دوران فرهنگ شفاهی، این زبان خیلی رواج دارد. در کلیساها نیز رسم بود، میکشیدند ابراهیم را، اسحاق را، عیسی را، موسی را، حواریون را، حضرت مریم را. حضرت مریم در اسلام و اعتقادات مسیحیان جایگاه بالایی دارند. اینها روی همین مسئله دست گذاشتند؛ نقاشی. اینکه گفته میشود رنسانس از نقاشی شروع شد باید فکر کنیم یعنی چی؟ شروع کردند به نقاشی کردن مقدسات مسیحیت به بدترین شکل ممکن! مثلاً حضرت مریم را کشیدند با سینه باز، در حالی که حضرت مریم کیستی اش مقدس است نه چیستی اش. اینها روی جسمانیّت مقدسین مسیحیت دست گذاشتند؛ حضرت عیسی را نقاشی کردند، لخت مادرزاد. حضرت مریم را نقاشی کردند، عریان. بر روی سقف نمازخانه انواع و اقسام مردان عریان را نقاشی کردند. بالاخره مردم به هنگام عبادت یک نگاهی به آسمان دارند و میبینند چه آسمانی برای این نمازخانه ساخته شده است. بله رنسانس از نقاشی شروع شد اما اینطور از نقاشی شروع شد! این است که شما وقتی تصاویری که در کلیساهای مهم قبل از جنگ های صلیبی در دنیا هست را نگاه کرده و مقایسه میکنید با تصاویری که پس از جنگ های صلیبی یعنی از قرن ۱۳، ۱۴ و قرن ۱۵ که اوجش است، متوجه تحول بزرگی در نقاشی خواهید شد. به هر حال وجدان انسان مسیحی نیز به درد آمد. من احساس میکنم که مسیحیان متوجه شدند که با یک خطر بزرگ روبرو هستند. فقط احساس نیست، بالاخره در جنگ های ۳۰ساله کاتولیک ها با پروتستان ها جنگیدند! خود این دعوا همانطور که در جلسه قبل عرض کردم، اینطور نیست که فقط از لوتر شروع شده باشد، یا از دیگران، من عقیده دارم از همین فردریک دوم شروع شد. آقای هربرت جرج ولز تعبیر طنزآمیزی دارد، میگوید فلانی از حواریون فردریک دوم بود، یک طعنه ای دارد به مسئله مسیحیت و حواریون حضرت عیسی. او با صراحت گفته است که اینها دو کار میکردند؛ ۱. ترویج الحاد و مبارزه با مسیحیت، ۲. ترویج علومی که از منابع اسلامی گرفته شده بود. آن موقع تمدن اسلامی تمدن نمره یک دنیا بود.

۳. اروپای بربر و استقبال از جریان دین زدایی در قالب پروتستانتیسم

اگر چنانچه اتفاقات شبه جزیره ایبری نبود، باز هم انقلاب صنعتی رخ میداد اما نه اینکه انقلاب صنعتی خارج از حوزه تمدن اسلامی صورت بگیرد زیرا تمام زمینه های انقلاب صنعتی در داخل تمدن اسلامی فراهم شده بود. اروپا را هول دادند. زمانی که اسلام وارد اروپای جنوب غربی میشود، یعنی شبه جزیره ایبری، همان موقع دو اروپا داریم؛ ۱. اروپای متمدن، ۲. اروپای جنگل نشین

در هزاره اول میلادی که شما امپراتوری روم را دارید، امپراتوری ساسانی را دارید، امپراتوری چین را دارید، در دنیا تحولات بسیاری رخ داده است، در این جزیره ای که امروز نام آن بریتانیا است، دولتی وجود نداشته است، قبایلی در آن زندگی میکردند مثل قبایلی که در گذشته در آفریقای مرکزی زندگی میکردند. در کشورهایی که امروز به عنوان کشورهای اسکانندیناوی شناخته میشوند منهای دانمارک، دولت وجود نداشته و مردم به آن صورت اولیه زندگی میکردند و اعتقاداتشان هم همان اعتقادات اولیه است. هنگامی که طارق بن زیاد وارد شبه جزیره ایبری شد، فرانکها با ساکسونها که مرکزشان در شمال شرقی فرانسه و شمال غربی آلمان و جنوب جزیره بریتانیا است، در اینجا این قوم پراکنده بودند، فرانکها با اینها میجنگیدند تا اینها را مسیحی کنند چون اینها بر دین های ابتدایی زندگی میکردند. حالا این جریان دین زدایی و ایمان زدایی که در اروپا بعد از جنگ های صلیبی آغاز شد کجاها بیشتر پیشرفت کرد و کجاها کمتر؟ آنجایی که بیشتر پیشرفت کرد اروپای بربر است. آنجایی که کمتر پیشرفت کرد اروپای متمدن است. یعنی کاتولیک ها که در روم کاملاً پیروز شدند، در آلمان میان ژرمن ها تا حدی موفق شدند، در میان فرانکها تا حدی موفق شدند ولی در میان ساکسونها، اینگل ها، وایکینگ ها، قبایل اروپای بربر موفقیت چندانی نداشتند و الان هم آنها (اروپای بربر) پروتستان



هستند و اینها (اروپای متمدن) کاتولیک هستند. به هر حال این جریان دین زدایی در اروپا حاکم شد. دین و ایمان به خدا را که کنار گذاشتیم، فطرت انسان را که نمیتوان کنار گذاشت. انسان خداجو آفریده شده است. این موجودی که به عنوان انسان میشناسیم، به دنبال کشف حقایق است و هنگامی که او را به ماده هم محدود کنید، بر روی ماده متمرکز میشود چون باز میخواهد حقیقت را پیدا کند. این باعث شد که پیشرفت در علوم مادی دین آوری نگاه اروپا خیلی شدید شود. قبل از رنسانس اروپایی ها از نظر علوم مادی خیلی عقب بودند، بعد از رنسانس در علوم مادی به تدریج خیلی جلو رفتند. سوار بر امواج تحولات اروپا نیز همین جریانی بود که درباره آن صحبت میکنیم.

۴. انقلاب صنعتی در پی اکتشافات دانشمندان و بسط قدرت امرای سکولار

از نتایج اینکه دین را کنار بگذارید و فقط روی ماده متمرکز شوید و جستجویی حقیقت را فقط در عالم طبیعت انجام دهید چون خارج از طبیعت و جهان محسوس چیزی وجود ندارد، پیشرفت در علوم مادی میشود و شده است. امرای سکولار اروپا نیز خیلی استقبال میکردند از این تحولات. امرای به جیتی استقبال میکردند و دانشمندان به جهت دیگری. دانشمندان در جستجوی کشف حقیقت بودند و فکر میکردند باید این حقیقت را در ماده پیدا کرد. اتم یعنی ناشکافتنی، میگفتند اگر فقط طبیعت است و چیزی جز طبیعت نیست، پس باید یک واحدی باشد که آن قابل شکافتن نباشد و آن معیار ساخت و بنای این طبیعت باشد. وقتی هم که به اتم رسیدند دیدند تازه رسیدند به یک منظومه شمسی در مقیاس کوچکتر. ثابتی در میان، سیاراتی در مداراتی در حال گردش. بیا حالا برو کشف کن. هیچگاه نمیشود از طریق پژوهش و اکتشاف در بی نهایت کوچک ها به بی نهایتی رسید چون نیستی نیست که ما به آن برسیم، نیستی اگر باشد میشود هستی! این قصه سر دراز دارد. از آن طرف درباره بی نهایت بزرگها نیز همینطور است، هیچگاه نمیتوان در علوم مادی تا جایی رفت که بگوییم از اینجا به بعد دیگر چیزی نیست چون اگر از اینجا به بعد نیستی باشد، میشود هستی. نیستی نیست که ما به آن برسیم. اگر چیزی وجود داشته باشد که هستی است.

خب دانشمندان در جستجوی حقیقت و امرای در جستجوی بسط قدرت بودند، این دو که روی هم جمع شد، شد **انقلاب صنعتی**. البته الان از نظر تاریخچه ی انقلاب صنعتی ادعا این است که از ایالت شیفیل شروع شد، یک دهکده ای هم آنجا وجود دارد که اسم آنرا دهکده انقلاب صنعتی گذاشته اند، این دهکده را من دیدم، خانه هایی وجود دارد که میگویند این ساده است و برای کارگر است، این خانه کارگر ماهر است، این خانه سرکارگر است. خانه ها زیاد با یکدیگر تفاوت ندارند و چند ماشین اولیه هم آنجا هست. از آن ماشین های بزرگی که در برخی فیلم ها دیده اید. میگویند از اینجا شروع شد. نزدیک همین دهکده انقلاب صنعتی یک پل آهنی هست که میگویند این اولین پل آهنی جهان است. بالاخره انقلاب صنعتی شروع شد.

خب ماشین برای امرای سکولار خیلی قدرت آورد. مثلاً شهر منچستر آمد به جای تمام این کارهایی که لازم است شخصی بنشیند و این نخ ها و تار و پودها را جمع کند و از صبح تا شب زحمت بکشد ده متر پارچه ببافد، یک ماشین گذاشت که دقیقه ای ده متر می بافد. اصلاً این نمیتواند با آن رقابت کند. مثل اینکه من و شما بخواهیم با یک اتوموبیلی که ۲۰۰ کیلومتر در ساعت سرعت دارد، مسابقه بدهیم؟ این بود که اصلاً صنایع نساجی در آسیای غربی، شبه قاره هند خیلی آسیب دید و پارچه با کیفیت بالاتر، جنس بهتر و قیمت یک پنجم، یک ششم، یک دهم پایین تر تولید میشد. این سود امرای بود که معمولاً به یک شکلی قدرت حاکم در شاخه های مختلف تدبیر امور را به دست خودش میگیرد.

۵. انقلاب صنعتی و تحولات ملازم آن

انقلاب صنعتی که آغاز شد یک سلسله تحولات مادر داشت و یک سلسله تحولات ملازم. تحول مادر تحولی است که برای آن برنامه ریزی میشود و تحول ملازم آن تحولی است که برای آن برنامه ریزی نشده است. مثلاً ماشین بخار؛ در فیلم ها دیده اید که قطار مخزنی داشت و مرتب ذغال سنگ را درون آن میریختند و این

ذغال سنگ آتش میگیرد، اب را به بخار تبدیل میکند، بخار پیستون را به حرکت در می آورد و قطار حرکت میکند. اینکه از این ماشین استفاده شد برای انتقال انسانها و مواد اولیه یک تحول مادر است. اما اینکه این قطار دود میکند، بر مزارع چه تأثیری دارد، اگر آدمی از آنجا رد شود ممکن است آنرا زیر بگیرد اینها میشود تحولات ملازم. برای این اتفاقات کسی برنامه ریزی نکرده است.

اساساً تحولات مادر انقلاب صنعتی در ضد حرکت تاریخ بود. چون معتقدیم تاریخ حرکت دارد اما نه یک حرکت جبری، این حرکت در اختیار انسان هاست و نهایت تاریخ رسیدن به بلوغ تاریخی است، آن روزی که روز موعود است، یعنی معتقدیم یک روزی خواهد آمد که دنیا را بگیرد و غالب میشود. پس منظورمان از حرکت تاریخ این حرکت است نه آن حرکتی که برخی برای خودشان درست کرده بودند که جبراً تاریخ جلو میرود. تاریخ جبراً جلو نمیرود، جلسه قبل عرض کردم که میشد این اتفاقات نیفتد و یک نوع دیگری تاریخ حرکت کند ولی اینگونه حرکت کرد و این برآیند کلیه نیروهایی بود که حرکت کردند، حتی آن کسی که سکوت کرد در مقابل فلان حاکم ستمگر، او هم در شکل گیری این تاریخ نقش داشت و آن کسی که اعتراض کرد و خودش را به خطر انداخت نیز نقش خود را ایفا کرد. برآیندش شده است این روندی که امروز می بینیم در مقابل ما هست.

به انقلاب صنعتی صورت گرفت و یک سلسله تحولات ملازم داشت، یعنی برای این تحولات برنامه ریزی نشده بود.

۶. تحولات ملازم انقلاب صنعتی

۶/۱. لغو برده داری

ماشین اختراع نشد که خدمتی بشود به برده ها ولی ماشین برده داری را لغو کرد. البته بیش از هزار سال قبل از آن پیغمبر این کار را کردند، ایشان نتوانستند رسماً برده داری را لغو کنند چون اقتصاد، تولید، حمل و نقل و دفاع متکی بر نیروی بازی مرد بود که عمدتاً از طریق بردگان تأمین میشد. نمیشد رسماً این واقعیت عینی اجتماعی را انکار کرد ولی عملاً پیغمبر برده داری را لغو کردند چون آنها را صاحب حق کردند. در برخی جرائم مجازات برده کمتر از آدم آزاد است و بعد آن تکریمی که پیغمبر از برده ها کردند (را در نظر بگیرید) بالاخره بلال یک برده بود که ابوبکر آنرا خرید و آزاد کرد ولی چه جایگاهی در پیش پیغمبر پیدا کرد. سلمان از ابتدا برده نبود ولی در شام به بردگی گرفته شد و به وسیله صاحبش که یهودی بود به مدینه آمد و پیغمبر او را خریده و آزاد کردند و شد سلمانٌ مِنَّا اهل البيت. یعنی پیغمبر عملاً محتوای برده داری را تغییر دادند و آنرا تبدیل کردند به رابطه صاحب کار و صاحب سرمایه که هرکدام حقوق خودشان را دارند و از بردگانی که حق جو بودند و میخواستند راه حق را بروند تکریم و تجلیل کردند. منتها آن عاملی که جبراً برده داری را از حیث انتفاع انداخت ماشین بود. قبل از انقلاب صنعتی یک کشتی می ساختند، یک طبقه آن برای پارو زنها بود، بسته به اندازه کشتی مثلاً ۵۰۰ برده باید در آن طبقه بنشینند و بالای هرچندتا یک نفر دست به شلاق باشد که دستور پارو بدهد تا بتوانند با سرعت خیلی کم، مقداری محدود از کالا را جابجا کنند. حالا ماشین آمده با حجم کمتر، مریض هم نمیشود، شورش ها نمیکند، سرعت ۱۰۰ برابری دارد، ظرفیت ۵۰۰ برابری دارد. آدم باید عقل کمی داشته باشد که بگوید از ماشین استفاده نمیکنم، از برده استفاده میکنم. اینکه گفته میشود آبراهام لینکلن برده داری را لغو کرد کاملاً یک خدمت شایان توجهی است به مرده آبراهام لینکلن. ای کاش وقتی زنده بود به او می گفتند. اینها میخواهند پزش را بدهند. هیچ لغو برده داری نیازی به آبراهام لینکلن نداشت. ماشین برده داری را لغو کرد و این یک تحول بزرگ در تاریخ بشر است.

بله میدانم؛ برده داری جدید ایجاد شد که الان ما گرفتارش هستیم. همین الان که در خیابان صاف صاف راه می رویم، کلی برده در خیابان ها راه میروند که ذهنشان تسخیر شده است. یک تنوری و چارچوب ذهنی میسازند و هنگامی که این فرد در این چارچوب فکر میکند همان کاری را میکند که اینها میخواهند. بدون شلاق و عنوان برده و برده دار، به عنوان آدمی آزاد. این برده داری جدید وجود دارد و خودش داستانی است واقعا. من برده داری کهن را میگویم، آن برده داری ای که صاحب برده رسماً صاحب همه چیز برده بود و



مؤسسه پژوهش و توسعه
آموزش عالی

حق داشت او را بکشد یا هر بلایی بر سرش بیاورد چون مال و ملک او بود. ارسطو در کتاب سیاستش میگوید که حمید عنایت خدا رحمتش کند ترجمه کرده و انتشارات نیل در سال ۱۳۳۸ چاپ کرده است. چرا میگویم ۱۳۳۸؟ چون ممکن است در این سالها و از ۱۳۳۸ به بعد مخصوصاً پس از انقلاب، ارسطو در افکار خودش تجدید نظر کرده باشد. الان دارند ارسطو را بزرگ میکنند. صاف در آن کتاب میگوید که برده داری برای برده روا است. با صراحت میگوید. میگوید املاک دو دسته هستند، جان دار و بی جان، اموال جان دار دو دسته هستند باهوش و بی هوش. آنکه هوش انسانی دارد برده است، غلام و کنیز و آنکه هوش انسانی ندارد اسب و گاو و الاغ و اینهاست. ارسطو میگوید اصلاً برده برای بردگی آفریده میشود. ماشین برده داری را لغو کرد، یک قدم بسیار بلند در تاریخ بشری. این بدان معنا نیست که مخترعین ماشین یا کسانی که از آنها حمایت کرده و سرمایه تأمین میکردند یا کسانی که از این سرمایه سود گرفتند و ماشین را بردند در نساجی و شد ماشین نساجی یا بردند در حمل و نقل شد قطار و اتوموبیل و اتوبوس و بردند در هر جایی این ماشین یک کاری کرد، اینها هدفشان خدمت به برده ها بود خیر! آنها اهداف خودشان را داشتند، لغو برده داری جزو تحولات ملازم است. تحولات ناخواسته.

۶/۲. تعمیم آموزش

نتیجه اختراع ماشین چیست؟ ماشین کنار دستگاه چاپ دستی قرار گرفت. قبل از انقلاب صنعتی اصلاً یک شغلی وجود داشت به نام کتابت که برخی می آمدند با قلم خشک می نوشتند. قبل از انقلاب صنعتی آموزش خاص اشراف بود و یکی از دلایل آن هزینه گزافی بود که برای تولید یک کتاب مصرف میشد. به قدری کتابت کار هزینه بری بود که هنری وجود داشت به نام تذهیب یعنی می آمدند کنار صفحات کتاب را با طلا و آب طلا نقش آمیزی می کردند. چرا این کار اقتصادی بود؟ چون خود آن کتاب قیمت بالایی داشت. به حساب امروز حدود ۶ یا ۷ میلیون قیمت کتاب میشد و ۲ میلیون هم خرج تذهیب آن ولی اشراف دوست دارند این شیء قیمتی را. بود کتاب هایی که روی جلد آن حتی از سنگ های گران قیمت استفاده میشد مثلاً از فیروزه و یاقوت. البته در اسلام پیغمبر تلاش کرد آموزش در کل جامعه رواج پیدا کند. کتابت را پیغمبر حمایت میکردند. مثلاً کسانی که اسیر میشدند اگر خواندن و نوشتن را بلد بودند و آموزش میدادند آزاد میشدند. پیغمبر این کار را کردند ولی در کل وضعیت جهانی به شکلی بود که آموزش مختص اشراف بود. در ضمن در دنیای اسلام نهاد وقف کمک های شایانی کرد که طلاب بتوانند تغذیه کنند و آن بحث دیگری دارد، ما در مقیاس جهانی صحبت میکنیم. نهاد وقف در اسلام خیلی خدمت کرد، مدارسی که برخی خیرین تأسیس کردند، موقوفاتی که برای مدارس در نظر گرفتند. خواندن و نوشتن کار همه نبود و آموزش نعمتی نبود که همه از آن بهره مند بشوند. ماشین که اختراع شد، دستگاه چاپ دستی کنار ماشین قرار گرفت شد دستگاه چاپ، حالا در یک دقیقه یک کتاب بیرون میدهد. یعنی دیگر اینطور نیست که آموزش پشت درب های بسته فقط در خانه های اشرافی باشد، خانه ای که نوکر دارند، آشپزخانه دارند، سفره های بزرگ دارند، نه! کتاب آمد در زندگی مردم، در دست مردم، توده مردم. بنابراین یکی از تحولات ملازم انقلاب صنعتی تعمیم آموزش است. آموزش آسان و راحت شد. البته از همین ماشین، همان امرای سکولار استفاده کردند برای دین زدایی. این یک بحث دیگر. استفاده کردند برای تبلیغات خودشان. آن هم یک بحث دیگر است. آنها همه سر جای خودش باقی است، ما در یک مقیاس کلان داریم صحبت میکنیم، در یک مقیاس جهانی صحبت میکنیم؛ ماشین آموزش را از انحصار اشراف خارج کرد و وارد متن زندگی مردم کرد.

۶/۳. تعمیم سیاست

قبل از انقلاب صنعتی سیاست، خاص دربار بود. کار قیصر را به قیصر واگذار. باز از نظر اسلامی اینطور نیست ها! یعنی روندی که در جهان وجود داشت یک روند است، آرمان هایی که اسلام مطرح کرد یک آرمان های دیگر است. پیغمبر صریحاً فرمودند کُلُّم راع و کُلُّم مسؤولون عن رعیه. یعنی سیاست را یک امر عمومی اعلام کردند، همه مسئولید در برابر سرنوشت عمومی. نگفتند که سیاست را به سیاستمداران واگذار. اینها



مجلس شورای اسلامی
گروه پژوهشی و آموزشی

انحرافات است که پس از پیغمبر رخداد. نمیخواهم وارد بحثش شوم. اما در دنیا مردم طبقات پایین باید زندگی خودشان را می کردند، خبر هم نداشتند در دربار چه می گذرد و کی چه می کند؟ حالا این ماشین چاپ درست شده و شروع میکند به چاپ ماهنامه. اول از گاهنامه شروع شد و سپس فصلنامه، ماهنامه، هفته نامه، روزنامه. با تیراژ بالا! خیلی بیشتر از تعداد اشراف. اخبار وارد کوچه و خیابان شد. مردم که حالا خواندن و نوشتن هم آموخته اند و حالا دارند متوجه می شوند که بله کی چیکار کرد، کی با کی حرف زد، موضوع بحث چی بود، مذاکرات برای چی بود و از این داستانها. تعمیم سیاست! این هم جبراً اتفاق افتاد و چیزی نبود که بگوییم کسانی که انقلاب صنعتی را حمایت کردند، هدفشان تعمیم سیاست بود. نه ابدأ اینطور نبود آنها دنبال سود خودشان بودند و از همین وسایل ارتباط جمعی استفاده کردند برای تحکیم قدرت خودشان. الان هم دارند استفاده میکنند. گفتم الان هم شما در خیابان نگاه کنید کلی آدم برده وجود دارد. حالا در کشور خودمان نمی گویم اما در بسیاری از کشورها شاید تعداد برده ها از آدم های آزاد خیلی بیشتر است. منظورم از برده کسانی است که چارچوب های فکری ای که برای اداره جهان ساخته شده، در ذهنشان استقرار یافته و در آن چارچوبها فکر میکنند. اینها خیلی زیاد هستند. ممکن است استاد دانشگاه هم باشد، تا شمای دانشجو صحبت میکنید میگوید براساس نظریه چه کسی صحبت میکنی؟ وبر؟ تیلور؟ براساس کدام چارچوب نظری داری صحبت میکنی؟ اصلاً غیر از این چارچوب های نظری چیزی نمی شناسد! یک لحظه آزاد فکر کردن را تجربه نکرده است اما استاد دانشگاه است! هم خودش برده است و هم دانشجویهای بدبختی که شاگردش میشوند برده می شوند. به هر حال ماشین آمد و سیاست را در جامعه گسترش داد. حالا خیلی ها درباره سیاست حرف میزنند. درباره اتفاقات دربار صحبت میکنند. درباره روابط کشورها حرف میزنند. این هم یک تحول عظیم بود. همه اینها در مقیاس بسیار کلان اتفاق افتاده است. در مقیاس جهانی اتفاق افتاده است نه در مقیاس یک شهر یا یک کشور یا یک منطقه یا یک قاره، در مقیاس جهانی! خیلی مهم است.

۶/۴. گسترش طبقه متوسط شهری

یکی دیگر از تحولات ملازم انقلاب صنعتی گسترش طبقه متوسط شهری است. قبل از انقلاب صنعتی دو طبقه عمده وجود دارد. طبقه سه هم وجود دارد: ۱. اشراف که همه چیز دارند، ۲. فقرا که هیچ چیز ندارند و مالک جسم خودشان هم نیستند و در کمال بدبختی زندگی میکنند. صبح که بیدار میشود در فکر این است که ظهر چگونه شکم زن و بچه ام را سیر کنم، چیزی ندارم، برای شب چیکار کنم؟ دنبال یک لقمه نان است. او میتواند درباره فلسفه سیاست یا مشروعیت حکومت فکر کند؟ بله گفتم حساب جهان اسلام مخصوصاً تشیع با نهاد وقف و آن کرامتی که پیغمبر اسلام به تعلیم و تعلم داده بودند تا یک حدی فرق میکند. ما طلابی داریم که ثروتمند نبودند ولی امکانات آموزشی برایشان فراهم شد ولی آن هم محدود بود و خیلی وسیع نبود و کل جامعه را نگرفته بود. ما در مقیاس جهانی الان صحبت میکنیم. آن طبقه ضعیف هیچ چیزی ندارد و به قدری درد دارد که جز به دردها و روزمره خودش نمیتواند به چیز دیگری فکر کند. اشراف هم که اصلاً دردی ندارند. حتی احتیاج به ماشین هم نداشتند، تخته روان داشتند. یک تختی بود این آقا روی آن می نشست و چهار نفر هم او را حمل میکردند، حالا آنها اگر دیسک کمر داشته باشند داشته باشند، او که مشکلی نداشت، آن بالا نشسته بود. به تدریج طبقه ای رشد پیدا کرد که نه آن قدر بی درد است که به فکر درد جامعه نباشد و نه آن قدر دردمند است که جز دردهای خودش چیزی را نشناسد. در انقلاب خودمان نیز این طبقه خیلی متوسط بود؛ بچه های طبقه سه. تحصیل کرده هایی که چه در حوزه می رفتند و در انقلاب نقش داشتند و چه در دانشگاه ها انجمن های اسلامی که اواخر ۵۵ به وجود آمد. خود پیدایش طبقه متوسط شهری یک بحث است. این باز از اهداف اسلام است. قبل از اسلام از فقرا مالیات می گرفتند، خرج شاه و اغنیا می کردند. اگر هم نداشت باید بیگاری میکرد یعنی کار مجانی! این اسلام است که آمد هرم مالیات را دگرگون کرد و گفت از ثروتمندان بگیرد و خرج فقرا کنید و این قانون اسلام الان قانون جهانی شده است و در همه جای دنیا ادعا این است. عمل میشود یا نه بحث دیگری است. که به نسبت ثروت بگیر، به نسبت جمعیت خرج کن. به هر حال رشد طبقه سه هم یکی از تحولات ملازم انقلاب صنعتی است.



یکی دیگر از نتایج انقلاب صنعتی تقویت خرد جمعی است. کسی که می تواند بخواند، بنویسد، کتب مختلف را مطالعه میکند، با ریاضیات و منطق و فلسفه آشنا میشود، قدرت ذهنی اش بیشتر از کسی است که حتی نمیتواند اسم خودش را بنویسد. هرچقدر آموزش در جامعه رواج پیدا کند و هرچقدر آموزش به معنای تقویت قدرت ذهنی افراد جامعه باشد، جامعه به یک سطح بالاتری از ترقی و تکامل دسترسی پیدا میکند. باز هم عرض کنم و تأکید کنم بر اینکه انقلاب صنعتی ایجاد نشد برای اینکه خرد جمعی در جوامع بشری توسعه پیدا کند اما نتیجه انقلاب صنعتی طبیعتاً این شد که خرد جمعی در مقیاس جهانی ارتقا پیدا کند. امروز دیگر یک بچه ۷-۸ ساله گاهی اطلاعاتش از یک فیلسوف زمان افلاطون و ارسوط بیشتر است. یعنی کل معلومات آنها را بریزید در یک دیس و به دستش بدهید، ظرف دو سه روز مطالعه میکند. کار به اینجا رسید.

۶/۶. ارتقاء پایگاه اجتماعی زنان

یکی دیگر از تحولات ملازم انقلاب صنعتی ارتقاء پایگاه اجتماعی زنان بود. بله باز پیغمبر بودند که زن و مرد را از نظر ارزش انسانی یکی دیدند. از نظر نقش اجتماعی متفاوت هستند چون بالاخره مادر مادر است و پدر پدر. شما هرکاری میخواهی بکنی داستان این است. عوضش نمیتوان کرد؛ زن زن است و مرد مرد. نمیشود که انکارش کرد. بحث نقش اجتماعی یک بحث است که زن مادر است، زن فرزندان را پرورش میدهد، زن نقشی را باید در جامعه داشته باشد، مرد هم باید کار کند، نون در بیاورد، از خانواده اش حمایت کند. هیچکس نمیتواند اینرا انکار کند، هرچه میخواهند بگویند بگویند، اینرا نمیتوانند انکار کنند. آخرش این بازی مسخره ای شده که راه انداختند تحت عناوین مختلف که من شرم دارم اینجا ذکرش کنم. اما از نظر ارزش انسانی زن و مرد در اسلام مساوی هستند و هر دو میتوانند سیر و قرب الی الله داشته باشند و به خدا برسند. یک زن مؤمن متدین خداجو ارزشش بیشتر از هزار مرد گمراه فاسق است. اسلام اینطور نبود که پایگاه اجتماعی زنان را پایین بخواهد. اما عملاً همین بود دیگر حتی در جامعه اسلام. چرا؟ چون اقتصاد، تولید، دفاع، حمل و نقل متکی بر نیروی بازو بود و نیروی بازوی مرد قوی تر از نیروی بازوی زن بود. الان هم قوی تر است، با همه این داستانی که انقلاب صنعتی به وجود آورده اما انقلاب صنعتی این امتیاز را از مرد گرفت. مردها افتخار میکردند که زور بیشتری دارند و مثلاً میتوانند ۵۰ کیلو بار ببرند ولی آن خانم ۱۰ کیلو میتواند، حالا یک کامیون اختراع شده که یک تن بار را در آن می ریزند و یک خانم می تواند پشت فرمان هیدرولیک آن بنشیند و یک تن بار را ببرد. یعنی آن امتیاز ویژه ای که وجود داشت مردها به دلیل ساختمان بدنی شان فکر میکردند خیلی بالاتر از خانم ها هستند، توسط ماشین سلب شد. حالا همان کاری که مرد میتوانست انجام دهد را مرد نیز میتوانست انجام دهد چون اصلاً زور نمیخواهد. این باعث شد که پایگاه اجتماعی زنان ارتقاء یابد.

۶/۷. ارتقای نظری حقوق بشر

یکی دیگر از تحولات ملازم انقلاب صنعتی، ارتقای نظری حقوق بشر بود. بالاخره ادعای برتری نژادی وجود داشت، ادعای برتری بهره هوشی وجود داشت. همین الان هم ما گاهی میگوییم ما ایرانی ها هوش بالاتری داریم! نمیگوییم؟ نشنیده اید؟ اگر ما در جنگ با روسیه قرارداد ترکمنچای را امضا نکرده بودیم، الان جمهوری آذربایجان و ترکمنستان و قرقیزستان و قزاقستان و ... جزو ایران بودند و باید بهره هوشی آنها هم بالاتر باشد. و اگر فتحعلی شاه در جنگ هرات شکست نخورده بود، هرات و قندهار جزو ایران بود و اونها هم بهره هوشی شان بالاتر بود. اگ رژیم پهلوی خیانت نکرده بود و بحرین را بدون جنگ واگذار نکرده بود، آنها هم جزو ایران بودند و آنها هم باید بهره هوشی شان بالاتر باشد. ظاهراً ما هرچه شکست خوردیم فشار آمده و بهره هوشی بالاتر رفته است. حالا باد به قیقه می اندازیم و میگوییم ما ایرانیان خیلی بهره هوشی بالایی داریم! این حرف ها نیست! تمام این امتیازاتی که پس از انقلاب به دست آمد معلول ایمان به اسلام ناب محمدی و توجه

اهل بیت به این کشور بود. هیچ بهره هوشی ای وجود نداشت. ما همانی هستیم که در جنگ جهانی دوم صاف آمدند در تهران و کفرانس پیروزی خودشان را برگزار کردند. ما آن هستیم. این برکاتی که در انقلاب می بینید، برای اسلام ناب محمدی است. بیخودی باد به قیقه خودمان نیندازیم، ما هم مثل باقی مردم دنیا هستیم و تافته جدا بافته ای نیستیم.

خیلی ادعا وجود داشت؛ ادعاهایی که جنبه علمی نداشت، انقلاب صنعتی و پیشرفت های علمی نشان داد که واقعاً هیچ نژادی نیست در دنیا که بهره هوشی بالاتری داشته باشد، اگر می توانستند اثبات کنند که نژاد سفید بهره هوشی بالاتری نسبت به سایر نژادها دارد، حتما این کار را میکردند چون استعمار را میشد با این توجیه کرد ولی نتوانستند.

۶/۸. تضعیف تعصبات دینی

یکی دیگر از تحولات ملازم انقلاب صنعتی، تضعیف تعصبات دینی است.

به هر حال ماشین است، پیشرفت های سنگینی است که غرب در چارچوب تفکر مادی داشته است یعنی مبتنی بر اصالت طبیعت، اصالت لذت، اصالت قدرت. این سه اصل ابوسفیان که او یک جریان در تاریخ است نه یک فرد، مصادیق آن افراد هستند و ابوسفیان یکی از مصادیق آن است. در این چارچوب نظری در علوم مادی پیشرفت کرده است و تعصبات دینی را در مقیاس جهانی تضعیف کرده است. یک فرد که در یک خانواده متولد میشود، یک سلسله باورهایی را به شکل موروثی میگیرد، در طول زمان گاهی این باورها با آزمون روبرو میشوند و گاهی هم با آزمون روبرو نمیشوند و فرد با آن باورها می آید و از دنیا می رود. فرق ابوسفیان با پدرش این بود که پدرش بت پرست بود ولی بت پرستی در زمان او، در مقابل یک آزمون جدی قرار نگرفت. اینکه جنگ بکند با مسلمانان و با نفرات بیشتر از آنها شکست بخورد و ببیند که از بت ها کاری بر نمی آید. اما ابوسفیان در این آزمون قرار گرفت. این تعصبات دینی یک دیوار ایجاد کرده بودند و باعث میشدند مردم دنیا نتوانند یکدیگر را درک کنند و همدیگر را بفهمند. گاهی هم اتفاقات عجیب غریبی رخ میداد، مثلاً میگفتند بیا هر دو خودمان را از روی کوه به پایین بیندازیم و از خدا بخواهیم هرکس حرف حق میزند زنده بماند، حالا تصادفاً یکی زنده می ماند یا هر دو می مردند. این عصبیت هایی که وجود داشت، باعث میشد همدیگر را درک نکنند. سکولاریسم سوار بر امواج تکنولوژی در مقیاس جهانی، تعصبات دینی را تضعیف کرد. من یک موقعی فکر میکردم که چرا فقهای ما در قدیم، ساختن و داشتن و فروختن عروسک را تحریم کرده بودند. سفری که به هند داشتم و آنجا دیدم که چگونه در یک بتکده پدر و مادر می آیند، یک بچه چهارساله هم با آنهاست و آنها هم سجده می کنند و او هم خودش را روی زمین می اندازد، در مقابل بتی که من و شما حاضر نیستیم دست بچه خودمان بدهیم. وقتی دیدم تعصبات دینی اینگونه میتواند انسان را مسحور خودش بکند، دیدم حق داشتم که آن موقع چنین فتوایی بدهند، البته الان فتوایشان این نیست، الان فتوا تغییر کرده ولی در گذشته بود. در مقیاس جهانی تعصبات دینی تضعیف شد.

۶/۹. فرهنگ جهانی

یک اتفاقات دیگری هم رخ داد مثل ایجاد فرهنگ جهانی. الان دیگر مردم دنیا خیلی شبیه به هم زندگی میکنند. این کلاسی که شما اینجا میبینید، در ایران در شهر قم در سال ۱۴۰۲، همین الان که به توکیو تشریف ببرید و یک کلاس درس را ببینید همین است، بروید مثلاً در شیلی همین است، بروید در نیجریه همین است، هر جای دنیا بروید همین است. مردم خیلی شبیه هم زندگی میکنند. این اتفاقاً خوب است. یک حرکتی در ایران وجود دارد که تلاش دارد ایران را از نظر فرهنگی تجزیه کند و یک جمله میگویم و رد میشوم؛ تجزیه فرهنگی مقدمه تجزیه سیاسی است، با این فشارهایی که ابرقدرتها دارند روی ایران می آورند که به یک شکلی ایران را از پای در بیاورند. الان یک پدیده ای داریم به نام فرهنگ جهانی. دیگر الان سوغات نداریم، به این معنا که از یک شهری کالایی ببریم به شهری دیگر که در آن شهر نباشد. تولید انبوه باعث شده که همه چیز همه جا هست. حتی از این طرف دنیا به آن طرف دنیا بروید هم سوغات نمیتوانید ببرید. همه مثل هم زندگی میکنند.